

اکثر اسپان سپاهی سقط شد، و لشکر میرزا ازین سبب پریشان گشته پیاده مانده بودند^(۱). چون این معنی به مسامع علیه صاحبقران رسید، سه^(۲) هزار اسپ از طویله خاصه بجهت میرزا فرستادند؛ و میرزا باین انعام مستظفر گردیده بر مردم بهتی واهن که دم از تمرد و سرکشی میزدند تاخت آورده خانمان ایشان بیاد فنا برداد، و کس به بهکر فرستاده اعیان شهر را طلب فرمود^(۳)، و گماشتگان سلاطین دهلی تاب مقاومت نیاورده از راه جیسلیبر فرار نمودند. و از اهالی شهر بهکر ابوالغیث که از اکابر سادات بود و بزهد و صلاح و تقوی آراسته بملاقات میرزا محمد شتافته و بروح سید المرسلین (f. 48a) متوجه شده از آنحضرت شفاعت می خواست.

مروست که شبی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم به خواب ۱۰ میرزا پیرمحمد آمده سید ابوالغیث را باو نمود که این شخص فرزند من است. نسبت باو اعزاز و احترام مرعی داشته دست تعرض از وی کوتاه دار. میرزا پیرمحمد از خواب بیدار شد و انتظار ملاقات عزیزی که بخواب دیده بود می برد، تا بعد از یازده روز سید ابوالغیث حاضر آمد. میرزا پیرمحمد در بارگاه خود نشسته بود، و از امراء در یمین و یسار او جمعی بودند. ۱۵ چون نظر او بر سید ابوالغیث افتاد، شناخته بی اختیار استقبال کرد، و سید ابوالغیث را در کنار گرفته و اعزاز و اکرام بسیار نموده، پهلوی خود جای داد. امراء در صدد تفحص احوال سید ابوالغیث شدند. میرزا قصه خواب را به امراء^(۴) باز گفت، و در همان روز اسب و هدایا داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و پرگنه الور را بوجه انعام سید ۲۰ ابوالغیث مقرر نمود.

و چون میرزا پیرمحمد بعد از رسیدن صاحبقران به تسخیر دهلی

(۱) ف : امربان

(۲) ه : نمود

(۳) ح د : سی

(۴) ف : ماندند

متوجه شد، و بمرور ایام ملوک طوائف بر مسند دهلی تمکن (f. 48b) نمودند، ولایت ملتان بتصرف لنگاهان و ولایت سند بتمام در حوزه تصرف سلاطین سند درآمد.

القصة جام فتح خان بصفت شجاعة و سخاوت موصوف بود و بفتوت و مروت مشهور. مدت حکومت او پانزده سال و چند ماه بود. و چون زمان حیات او بآخر رسید، از سرای فانی بسر منزل جاودانی انتقال نمود.

ذکر جام تغلق بن سکندر

چون جام فتح خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاد، و از قراین اوضاع چهره مرگ معاینه نموده قبل ازان به سه روز برادر خود تغلق را بر مسند ایالت اجلاس داد، و زمام حکومت و عنان امارت را بدو تفویض فرموده^(۱) او را جام تغلق^(۲) خطاب کرد. و چون او بر سریر سلطنت جلوس نمود، برادران را بحکومت سیوستان و قلعه بهکر تعیین فرموده اکثر اوقات خود را به سیر و شکار مصروف داشتی. و چون مردم بلوچ بحوالی بهکر فتنه و فساد آغاز نهادند، جام به جمعیت تمام آمده سرداران بلوچ را تنبیه نموده مراجعت کرد؛ و در هر پرگنه تهانه تعیین نمود. و زمان^(۳) ایالت او بیست و هشت سال بود. بعد ازان (f. 49a) باجل طبیعی در گذشت.

ذکر جام سکندر

ولد او بجای پدر جلوس نمود. و چون او خورد سال بود حکام سیوستان و بهکر هر یکی به محال متعلقه خود پرداخته سر بر خط حکم او نهادند، و با یکدیگر مخالفت ورزیدند. و جام سکندر از تهته برآمده عازم

(۱) ه: نموده (۲) ه: زیاد دارد: شاه (۳) ه: زیاد دارد: حکومت و

بهر شد، و تا قصبه نصرپور رسیده بود که ناگاه مبارك نام شخصی که در قید حیات جام تغلق منصب پرده‌داری داشت در تهته خروج نموده خود را جام مبارك خطاب کرده بر سریر حکومت نشست. و چون مردم باو اتفاتی نداشتند، زیاده از سه روز حکومتش را بقائی نبود. و او را اعیان شهر تهته دفع نموده، کس بطلب سکندر فرستادند. چون این خبر باو رسید با حکام دیگر طرح مصالحه انداخته به تهته مراجعت نمود، و بعد از يك و نیم^(۱) سال رخت حیات از تنگنای عالم فانی به فسحت سرای جاودانی کشید.

ذکر جام رایدنه

در تاریخ سادس جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه جام رایدنه ۱۰ خروج کرد. و این جام رایدنه در زمان جام تغلق در حوالی سرحد کج می بود و او را نسبت وصلت بآن مردم واقع شده بود، و جمعی کثیر از مردم کاری را (f. 49b) نگاهداشته بغایت رضا جوئی آن مردم مینمود، و یراق خوب و انعامات لائق همیشه بآن مردم میداد؛ و ایشان آثار رشد و بزرگی از ناصیه حال او مشاهده نموده از کمال اخلاص خود را باو ۱۵ سپرده بودند. و چون خبر فوت سکندر باو رسید، او به جمعیت تمام بشر تهته در آمده مردم را جمع ساخت، و اظهار نمود که من بداعیه ملک نیامده ام، بلکه آمده ام که اموال و عرض مسلمانان نگاه دارم. من خود را شایسته سلطنت نمی دانم، و شما هر که را شایسته^(۲) این امر میدانید او را اجلاس نمائید، تا اول کسی که دست بیعت باو بدهد من باشم. ۲۰ چون دران میان کسی که استحقاق این امر داشته باشد نبود، همه به اتفاق او را بر تخت سلطنت بر آوردند. و او در مدت یکنیم سال تمام ولایت

سند را از آب شور تا موضع کاجریلی و کندهی که سرحد موضع ماتیله و اوباره است بحوزه تصرف کشید.

و چون زمان حکومت او به هشت و نیم سال^(۱) رسید، جام سنجر را که دران اوان از مخصوصان او بود هوای سلطنت در سر افتاد. خاصان و ندیمان او را با خود متفق ساخته در وقتی که او در خلوت شراب می خورد زهر در شیشه (f. 50a) کرده بدست ندیمی داد. چون جرعه ازان در کشید، بعد از سه روز در گذشت.

ذکر جام سنجر

جوان خوش صورت بود، چنانکه جمعی کثیر شیفته روی او بودند. ۱۰ بی آنکه ازو علوفه داشته باشند^(۲) همواره اوقات را صرف ملازمت او می نمودند. آورده اند که جام سنجر پیش از آنکه بمسند حکومت نشیند، درویشی صاحب کمال را باو توجیهی^(۳) خاص بوده. شی سنجر به ملازمت آن عزیز رسیده. بعد از ملایمت^(۴) نمودن بدرویش عرض کرد که من می خواهم که بادشاه تهته شوم اگر همگی هشت روز باشد. درویش فرمود ۱۵ که تو بادشاه خواهی شد و هشت سال کامروائی^(۵) خواهی کرد. و چون جام را بدنه سفر آخرت گزید، اعیان ملک اتفاق نموده جام سنجر را بر تخت سلطنت اجلاس داده زمام رتق و فتق حکومت به قبضه^(۶) اقتدار او گذاشتند. و چون او بدعای درویش بر سریر سلطنت صعود نمود، بی آنکه مباشر جنگ و جدال شود از اطراف و جوانب مردم اطاعت او قبول نموده ۲۰ بلوازم فرمانبرداری پرداختند. و مملکت سند را در زمان دولت او رواجی و رونقی پدید آمد که در هیچ زمان سابق (f. 50b) آن مقدار نبود. سپاهی

(۵) م : کامروائی

(۶) م : ید

(۳) م : جبهی

(۴) م : ملازمت

(۱) ح و ق : هشت سال و نیم

(۲) ق : داشتند

و رعیت در کمال جمعیت و فراغت بوده اوقات میگذرانیدند. و جام سنجر همواره رعایت و خاطر جوئی^(۱) علماء و صلحاء و درویشان می نمود. در روز جمعه خیرات و مبرات فراوان بفقرا و مساکین میداد و وظائف و ادرارات باهل استحقاق تعیین نمود.

آورده اند که قبل از حکومت سنجر حکام دیگر بارباب مناصب جزوی ه میداده اند^(۲). چون امر سلطنت به سنجر قرار گرفت قاضی معروف نام شخصی را که قبل ازین حکام سابق بقضای بهکر تعیین نموده بودند و جزوی ناقص بوی میدادند، و چون قاضی وظیفه کم داشت از مدعی و مدعی علیه چیزی میگرفت. و این معنی بسمع جام سنجر رسید که قاضی به زجر و عنف از مدعی و مدعی علیه چیزی میگیرد، باحضار قاضی حکم کرد. قاضی حاضر ۱۰ آمد. جام فرمود که بمن رسیده که تو به زجر از مدعی و مدعی علیه چیزی میگیری. گفت: بلی، من می خواهم که از گواهان نیز چیزی بگیرم. اما گواهان پیش از آنکه از ایشان چیزی بگیرم بدر می روند. جام بی اختیار درخنده شد. قاضی گفت که تمام روز در دارالقضا می نشینم و اوقات (f. 51a) صرف میکنم، و فرزندان من بی چاشت و شام می باشند. جام ۱۵ انعامات خوب بقاضی داده، وظیفه لایق تعیین نموده حکم کرد که در جمیع ممالک بارباب مناصب و وظائف خوب تعیین نمایند، چنانکه اوقات گذر ایشان بفراغت تمام باشد.

و چون زمان حکومت او به هشت سال رسید، ازین دار پر ملال انتقال نمود. ۲۰

ذکر جام نظام الدین که بجام تنده معروف است
(بن بابیه بن انر بن صلاح الدین بن تماچی)

بعد^(۳) فوت سنجر بتاریخ بیست و پنجم ربیع الاول سنه ست و ستین

(۳) و زیاد دارد: از

(۲) ح م : میدادند

(۱) ه : رعایت خاطر

و ثمانماه بر مسند سلطنت جلوس نمود و در اجلاس او جمیع مردم از علما و صلحا و رعایا و سپاهی متفق بودند. و او حاکم با استقلال شد و لوای استعلا برافراشت.

آورده اند که جام نظام الدین در اوائل حال طلب علم می نمود، و در مدارس و خواتق میگذرانیده، و بغایت متواضع و خلیق^(۱) بود و بصفات پسندیده و اخلاق حمیده متصف، و زهد و عبادت بدرجه کمال داشته، و فضیلت و حالت او زیاده ازان بود که شمه ازان تحریر توان نمود.

در اوائل جلوس از تهنه بجمعیت تمام به بهکر آمد و یکسال رحل اقامت انداخته مردم قطاع الطريق را قلع و قمع (f. 51b) نموده در قلعه ۱۰ بهکر ذخیره بسیار از هر قسم کشید. و دلشاد نام خانه زاده او بود و به او در مدارس خدمت میکرد، او را به بهکر تعین نمود. و حوالی و حواشی سند را بنوعی ضبط کرد که مردم مرفه الحال در مسالك آمد و شد می نمودند. و از آنجا خاطر جمع ساخته، بعد از يك سال مراجعت نموده در تهنه مدت چهل و هشت سال با استقلال گذرانید.

۱۵ و در زمان دولت او علما و صلحا و فقرا در نهایت فراغت اوقات میگذرانیدند، و سپاهی و رعیت آسوده حال و مرفه البال بودند.

جام نظام الدین با سلطان حسین نگاه حاکم ملتان معاصر بوده؛ و در میان ایشان طریقه محبت و مودت ثابت بوده. همیشه تحف و هدایا با یکدیگر ارسال می نمودند.

۲۰ و جام نظام (الدین) هر هفته باصطبل خود میرسید و دست بر پیشانی اسپان میکشیده و میگفته که ای دولت مندان! غیر غزائی خوام که سواری بر شما واقع شود، چرا که در حدود اربعه حکام اسلام اند.

دعا کنید که بی سبب شرعی بجائی نروم، و کسی نیز اینجا نیاید، مبادا خون مسلمانان بیگناه ریخته شود، و عند الله سبحانه^(۱) شرمسار گردم.

در زمان دولت او (f. 52a) احیای سنن بنوعی شیوع یافته بود که مافوق آن تصور توان کرد. و در مساجد اقامت جماعت به نهجی می بود که صغیر و کبیر محله در مسجد حاضر آمده بگذارند نماز تنها راضی نبودند. ه اگر وقتی از یکی جماعت فوت شدی، بغایت نادم گردیده دو سه روز باستغفار مشغول می بود.

و در آخر سلطنت جام نظام الدین لشکر شاه بیگ از قندهار آمده مواضع اکری و^(۲) چندوکه و سیدیچه^(۳) را تاخت نمودند. جام لشکر عظیم بجهت دفع فساد مغولان فرستاد. و آن لشکر تا قریه که مشهور است ۱۰ به جلوکیر رسیده جنگ صعب نمودند. و دران جنگ برادر شاه بیگ^(۴) بقتل رسید و هزیمت یافته عنان بجانب قندهار برتافتند، و تا زمان حیات جام نظام الدین دیگر به سند نیامدند.

و جام نظام الدین اکثر اوقات بمذاکره و مباحثه علی با علماء آن زمان مشغولی مینمود. و جناب مولانا جلال الدین محمد دوانی از شیراز داعیه ۱۵ ملک سند نموده میر شمس الدین و میر معین را که هر دو شاگردان مولانا بودند به تهته فرستاده استدعا نمود که آنجا آمده سکونت نماید. جام نظام الدین منازل لایق تعیین نموده اسباب معیشت را (f. 52b) معد و مهیا گردانید، و مبلغی برای خرج راه مصحوب ایشان فرستاد. پیش از وصول رسولان مولانا سفر آخرت اختیار فرمودند. و چون میر شمس و میر معین ۲۰ را صحبت جام نظام الدین در افتاده بود، مراجعت نموده به تهته اقامت نمودند^(۵).

(۱) ه زیاد دارد: و تعالی ه اکری و ه
(۲) ه : ه اکتری از ه بجای (۳) تحفه زیاد دارد: کوت ماچیان (۵) ه : آمدند

و بعد از چندگاه جام نظام الدین لوای عزیمت^(۱) مملکت باقی برافراشت .
و بعد از فوت وی فتوری تمام در احوال مردم سند راه یافت .

ذکر جام فیروز

چون جام نظام الدین سفر آخرت اختیار نمود ، جام فیروز ولد او خورد
۵ سال بود ، و جام صلاح الدین که از قرابتان جام بود و نیره جام سنجر داعیه
نمود که او را بر مسند سلطنت اجلاس کنند . دریاخان و سارنگ خان که
غلامان معتبر جام بودند ، و شوکت و مکنت تمام داشتند ، قبول این معنی
نموده باتفاق اشراف و اعیان تهته جام فیروز را بر سریر سلطنت بجای
او نصب کردند ، و جام صلاح الدین که در مقام نزاع و جدال بود مایوس
۱۰ شده بگجرات رفته التجا بسطان مظفر گجراتی آورد . و چون حلیله^(۲) سلطان
مظفر دختر عم جام صلاح الدین می شد ، سلطان مظفر متوجه حال او
می بود (f. 53a) .

و چون در عنفوان شباب جام فیروز بر تخت^(۳) بنشست ، بساط عیش
و نشاط مبسوط گردانیده اکثر اوقات بدرون حرم می بود ، و احیاناً که
۱۵ بیرون می آمد [ند] ، لولیان و مسخرها در مجلس او می بودند ، و هزل
و ندیمی میکردند . و در زمان او مردم سمه و خاصه خیلان تعدی بسیار بر
اهل شهر می نمودند ، و چون دریاخان^(۴) مانع می شد باواهانت می رسانیدند .
دریاخان^(۴) بموضع کاهان که جایگیر او بود رخصت گرفته آمد . و در همان
ایام مخدوم عبدالعزیز ابهری محدث و مولانا اثیرالدین ابهری و مولانا محمد
۲۰ پسران او که هر یکی عالمی متبحر بوده ، بموضع کاهان تشریف فرموده چند
سال به افاده و نشر علوم پرداختند . و آمدن ایشان از هرات به سبب
خروج شاه اسمعیل در شهر^(۵) سنه ثمان عشر و تسعمایه بوده . و مولانا

(۱) ه ندارد : شهر

(۲) ه زیاد دارد : سلطنت

(۳) ه : ه

(۴-۴) این جمله در ه موجود نیست

(۲) ه : اهلیه

مشار الیه جامع جمیع علوم نقلیه و عقلیه بوده و تصانیف پسندیده در هر علم دارد و ازان جمله شرح بر مشکوة^(۱) نوشته ، اما باتمام نرسیده . و مسوده آن در کتبخانه مسود اوراق ست . و بر اکثر کتب متداوله حواشی نوشته اند . و در همان بقعه کاهان بملك آخرت شتافتند و مزار ایشان در مقابر کاهان است و زیارتگاه آن مردم شده . (f. 53b) ۵

القصة چون جام فیروز بعیش و عشرت پرداخت ، و ارکان ملك روی بانهدام آورد ، جماعه واقعه طلب کس به جام صلاح الدین فرستاده او را ازان حال آگاه ساختند که جام فیروز اکثر مست و بیخود می باشد ، و عمدة الملك^(۲) دریاخان بود ، او نیز اعتزال و اعتذار نموده خود را بکاهان کشیده ؛ اکنون وقتست ، بسرعت خود را باید رسانید . جام صلاح الدین ۱۰ مکاتیب مردم تهته را بنظر سلطان مظفر در آورد . سلطان مظفر لشکر بسیار همراه جام صلاح الدین نموده رخصت تهته فرمود . و او کوچ بکوچ متواتر قطع مسافت بعید نموده فی الفور از آب تهته عبور نمودن بنیاد کرد^(۳) . و مردم جام فیروز سراسیمه شده او را از جانب دیگر بدر آوردند . جام صلاح الدین به بلدة تهته بر سریر سلطنت نشست ، و خاصه ۱۵ خیلان جام فیروز را مؤاخذه و مصادره نموده طلب اموال میکرد . جام فیروز را والدهاش نزد دریاخان بموضع کاهان آورده ، و از در^(۴) زاری آمده از تقصیرات ماسبق^(۵) استغفار نمود .^(۶) و دریاخان (f. 54a) حقوق سابق را مرعی داشته درصدد جمعیت لشکر گشت . چون لشکر بهکر و سیوستان متفق شده در زیر رایت جام فیروز جمع آمدند و مردم بلوچ ۲۰ و احشام نیز رجوع کردند^(۷) ، دریاخان لشکر را سر کرده متوجه دفع

(۶-۶) این جمله در ف موجود

نیست

(۱) در جمیع نسخ مشکلات .

(۲) عمدة ملك

(۳) عبور نمود بنیاد جنگ کرد

(۴) ه : سابق

(۵) ه : راه

جام صلاح الدین شد. جام صلاح الدین خواست که بعزیمت قتال و جدال استقبال نماید. حاجی که وزیر عمده او بود مصلحت چنان دید که جام صلاح الدین در شهر بوده، فیلان جنگی و لشکر را باو همراه نموده بچنگ فرستد. جام صلاح الدین در شهر توقف نموده حاجی وزیر را بچنگ فرستاد. چون بین العسکرین آتش قتال و جدال برافروخت، از طرفین مبارزان بچنگ^(۱) کشته می شدند. و در آخر لشکر دریاخان هزیمت یافته عنان مراجعت یافتند. و حاجی وزیر در سر سواری عرضداشت بجانب جام صلاح الدین نوشت که نسیم فتح و فیروزی بر علم شما وزیده، خاطر جمع دارید. چون یگانه بود تعاقب توانست نمود^(۲). قاصدان مع عرضداشت ۱۰ بدست مردم دریاخان افتادند، و او فی الحال مضمون عرضداشت را تغیر داده عریضه دیگر نوشت بنام حاجی (f. 54b) وزیر که شکست بر لشکر شما واقع شد، و غنیم زور است، شما اهل و عیال خود را از تهته بیرون برید، و اصلا توقف ننمائید، و در موضع چاچکان با یکدیگر ملحق خواهیم شد. به مجرد رسیدن عرضداشت، جام صلاح الدین در شب نهم ماه مبارک^(۳) ۱۵ افطار نا کرده از آب گذشت و شکست بحال او راه یافت. مدت حکومتش هشت ماه بود. و چون حاجی وزیر به جام صلاح الدین ملاقات نموده باو ملامت کرد، که باعث بر آمدن چه بود، او عرضداشت حاجی را بر آورده نمود. حاجی گفت که من این نه نوشته ام. بالاخر بر خدیجه دریا خان اطلاع یافته ندامت و تأسف بسیار نمودند. اما چون کار از دست ۲۰ رفته بود، ندامت سودی نداشت. پشت^(۴) دست گزیدن گرفتند. و دریا خان چند منزل تعاقب نموده، در روز عید فطر جام فیروز را به تهته آورده در عیدگاه نماز ادا کرد [ه]. جام فیروز چند سال باستقلال

(۱) ندارد: بچنگ (۲) ه: کرد (۳) زیاد دارد: رمضان (۴) ه ندارد: پشت

میگذرانید، تا آنکه در اواخر سده ست [و] عشر (ین) و تسعایه شاه‌یگ
ارغون به تسخیر سند متوجه گردید.

وقایع محاربات شاه‌یگ به محل خود مذکور میشود. و چون از
احوال (f. 55a) مردم سومره و سمه نسخه که در احوال ایشان بتفصیل
مرقوم باشد بنظر درنیامده، بنا بران بجملی که مکتوب یافت مرقوم گردانید. ه
اگر عزیزی زیاده برین اطلاع داشته باشد لاحق گرداند.

جزء سیوم

در ذکر ایالت حکام ارغونیه و مدت حکومت و وقایع محاربات ایشان
— ذکر جمعی از احوال امیر ذوالنون ارغون —

امیر ذوالنون بن میر (حسن) بصری که به صفت شجاعت و بهادری از
۵ اکثر شجعان الوس ممتاز بود، در زمان سلطان ابوسعید میرزا در سلك
ملازمان ایشان بسر میرد، و به روز رزم و کارزار کوششهای مردانه ازو
بوقوع می آمد. بنا بران منظور نظر عنایت و ملحوظ تربیت و رعایت
ابوسعید میرزا گشت، و باصناف انعام و احسان محسود امثال و اقران
شده مرتبه او از اقربا و اخوان برگذشت.

۱۰ و بعد از واقعه قراباغ، امیر ذوالنون در ملازمت پدر خود به هرات
شتافته، روزی چند در خدمت سلطان یادگار میرزا نیز گذرانید، و بعد
ازان به سمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش
تافت. و دو سه سال دران دیار بسر (f. 55b) برده. بعد ازان به سبب
منازعتی که در میان امرای ترخان و ارغون بوقوع پیوست، نوبت دیگر
۱۵ روی توجه بخراسان نمود. و چون منظور نظر سلطان حسین میرزا شد
ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمودند، و حال آنکه در
آنولا احشام هزاره و تکدیری بران حدود استیلای تمام داشتند. امیر ذوالنون
در شهر سسنه اربع و ثمانین و ثمانمایه با اندک لشکری متوجه آن صوب
گشته، در مدت سه چهار سال چند نوبت بآن جماعه محاربت فرموده، بدوله
۲۰ خاقانی در همه معارك مظفر و منصور گشت و ولایت مذکوره را در حیز
تسخیر و تصرف درآورد. و احشام هزاره و تکدیری و سایر احشام چون

این معنی را مکرر مشاهده نمودند، سر انقیاد و اطاعت بر فرمانبرداری نهاده دیگر پیرامون خلاف نگشتند. و نیکو خدمتی امیر ذوالنون بموقع قبول^(۱) افتاد. خاقان منصور سلطان حسین میرزا زمام رتق و فتق مملکت قندهار و فراه و غور را در قبضه اقتدار او نهاد؛ و امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال گرفته، و دست تسلط بر ولایت شال و مستونگ و توابع^۵ و لواحق آن (f. 56a) نیز یافت، والله اعلم.

گفتار در بیان سلوک میر ذوالنون ارغون^(۲) در وادی

اخلاص و یگانگی به بدیع الزمان میرزا

چنانکه سابق مذکور شد که خاقان منصور تربیت میر ذوالنون نموده بنوازش مملو و علم سرافراز ساخته ولایت قندهار و گرم سیر و زمین داور^{۱۰} باو ارزانی داشتند. بعد از سه چهار سال میر ذوالنون جمعیت خوب بهم رسانید و مردم هزاره و تکدری و قبچاق و مغول قندهار را بخود متفق ساخت. چون این خبر بمسامع جلال عاکفان سده سنیه اقبال خاقان منصور رسید، فرمان قضا جریان بطلب میر ذوالنون صادر فرمودند؛ و مومی الیه بی تحاشا و بلا توقف خود را به پایه سریر خلافت مصیر رسانیده^{۱۵} پیشکش خوب به نظر اعلی درآورد، و به شاهزادها و ارکان دولت علی تفاوت مراتبیم تحف و هدایای لایق گذرانید، چنانچه همه مردم زبان به تحسین و اخلاص و دولت خواهی میر ذوالنون گشودند. باوجود این بادشاه والاجاه را اطمینان حاصل نیامد. میر ذوالنون تفرس غریب داشت از فراست دریافت که معامله چیست. خود را به میرزا بدیع الزمان^{۲۰} وابسته^(۳) در خلا و ملا بملازمت (f. 56b) میرزا میرسید، و هرروز چیزی غیر مکرر بنظر کیمیا اثر میگذرانید. تاآنکه شی بمیرزا عرض کرد که من از

(۱) م : بموقع (۲) ح : افزایش؛ که برافرازی مشهور بود (۳) و ندارد؛ وابسته

فحواى كار دانسته‌ام كه بادشاه مرا رخصت نخواهد كرد . من مردم خود
 را رخصت كنم كه بجای و منزل خود روند . ميرزا بر تدبير او آفرين كرد .
 و امير ذوالنون قريب يكسال با معدودى در اردوى معلى بود ، تا آنكه شبي
 در خلوت از هر جا سخنى در مجلس خاص خاقان منصور مذكور مى شد .
 ۵ در اثناء مكالمه فرمودند كه در باره ذوالنون چه بخاطر دولت خواهان
 ميرسد . اهل مجلس در جواب متأمل بودند كه ميرزا بديع الزمان عرض
 كرد كه مملكت^(۱) قندهار را هيچ يك از امرا قبول نمى كند ؛ و هر كس را
 بايالت قندهار نامزد کرده فرستاديد ، در عرض دو سه سال بمرض و با
 در معرض تلف شد . مير ذوالنون را رخصت بايد كرد . از دو حال
 ۱۰ يرون نيست : يا مطيع خواهد بود يا نه خواهد بود . بعد ازان نيز از دو
 حال خالى نيست : يا بمرض عام گرفتار خواهد شد يا نه . اگر از چنگ
 مرگ^(۲) خلاص يابد از چنگ مارهائى ندارد . بادشاه را اين سخن خوش
 آمد . فرمود كه عنان اختيار اين امر به يد اقتدار شماست . ميرزا بديع
 الزمان (f. 57b) متعهد امر امير ذوالنون شد ، و خاقان منصور خلعت
 ۱۵ فاخره و اسب با زين و لجام و ساير اسباب حشم مثل نقاره و علم و حكم
 منشور طغرا از ديوان اعلى مقرر فرمودند . و مير ذوالنون نيز عهدنامه
 بميرزا سپرد كه هرگاه ميرزا را امرى حادث شود ، او بجان و دل امداد
 نمايد ، و هرگاه فرمان طلب صادر گردد بلا توقف حاضر آيد . ميرزا ذو
 النون عنايت ميرزا را ملحوظ ساخته در حال مسرعى به قندهار فرستاد ،
 ۲۰ و شاه‌يگ پسر ارشد خود را طلبيد . و عبدالرحمن ارغون و زينك
 ترخان و جعفر ارغون و مير فاضل پدر سلطان محمود خان بهكرى با دويست
 سوار ايلغار نموده خود را بخراسان رسانيدند . از آمدن^(۳) شاه‌يگ خاقان

(۱) ندارد: مملكت

(۲) خوف: مرض

(۳) حوا: در آمدن

منصور و میرزا بدیع الزمان و سایر منتسبان دیوان امارت را تسلی کلی حاصل آمد.

ذکر عزیمت میر ذوالنون به قندهار

چون مدتی مدید میر ذوالنون در ملازمت خاقان منصور گذرانید، شاهزاده‌های کامگار و امرای نامدار و وزرای عالی‌قدر در انجام مهام ۵ میر ذوالنون متوجه شده بعرض همایون رسانیدند که سرحداتی قندهار خلل‌پذیر شده، اگر حکم اعلی نفاذ (f. 57b) یابد میر ذوالنون به مهبات پرداخته خاطر جمع سازد. حکم اعلی نفاذ یافت که فرزند و امرای خود را بملازمت گذاشته خود به قندهار رود. بمجرد حکم میر ذوالنون فرصت را غنیمت دانسته پسر و امراء و مردم خود را گرفته بطریق ایلغار عازم ۱۰ قندهار گشت، و چندی را باسباب و یراق در منزل باز گذاشت. بعد از دو سه روز خاقان عالی‌مکان فرمودند که امیر ذوالنون تا نوروز توقف نموده، سور نوروز را گذرانیده، به قندهار رود. تواجی بمنزل رسید، اسباب و رخوت بحال خود دیده احوال معلوم نمود، و کیفیت عزیمت میر ذوالنون بعرض همایون رسانید. بر زبان خاقان گذشت که ۱۵ ذوالنون آنچنان بدر رفت که ما را دیگر نخواهد دید. شاهزادها و امرا استعفا^(۱) نمودند که او باز می‌آید، طویله اسب و شتران و فراش خانه و سایر اسباب او در منزل بحال خود است. بادشاه فرمودند که این از کمال عقل و فراست اوست، که ما را بازی داد، و فی الواقع چنان بود. فرمان استمالت^(۲) نوشته بدست ساربان علی تواجی که معتمد درگاه بود^(۳) فرستاد (f. 58a). ۲۰۰ ساربان علی بسرعت تمام در حینی که از فراه روان شده بود^(۳) رسیده فرمان رسانید [ه]. میر ذوالنون استقبال نموده بتعظیم تمام فرمان گرفت،

(۱) ح و ه : استغفار (۲) ه ندارد : استمالت (۳-۳) این جمله در ف موجود نیست

و بمضمون آن مشرف گشته انواع خوشحالی کرد، و بطریق معذرت به ساربان علی نمود که چون بدو منزل راه بخانه خود رسیدیم^(۱)، بفروندگان ملاقات نموده و سری از معاملات کشیده، باتفاق شما بدرگاه می رویم. چون به قندهار رسید، رحل اقامت انداخته ساربان علی را اکرام و اعزاز تمام نمود. و میر ذوالنون با پسران خود شاه بیگ و محمد مقیم و برادر خود میر سلطان علی [در خرگاه خود او را طلب نموده^(۲)] صحبت داشت. بعد از حرف و حکایت گفتند که ما را جزم شده که بادشاه دیگر باره ما را رخصت نخواهد کرد، بلکه نادم شده اند. تو راست بگویی. آن مرد چون ملایمت بسیار دیده بود، موافق مزاج ایشان سخنی گفت. اسب ۱۰ و سروپا و زر بسیار باو داده رخصت کرد. چون ساربان علی مراجعت نموده بملازمت خاقان منصور رسید [و] کیفیت حال را معروض داشت و عرضداشت میر ذوالنون را در خلوت گذرانید. چون کار از دست رفته بود، بجز ندامت سودی نداشت، والله اعلم بالصواب.

ذکر رفتن میرزا بدیع الزمان به قندهار

۱۵ چون میرزا بدیع الزمان بواسطه انحراف مزاج از خاقان منصور رنجیده و از برادران مایوس گشته، عنان عزیمت بولایت گرمسیر و قندهار معطوف داشت. و پس از وصول بآن مملکت امیر ذوالنون و اولاد او شاه بیگ و محمد مقیم باستقبال او استعجال نمودند، و بلوازم نیاز و تار پرداختند، و بقدر امکان در استرضای خاطر همایونش کوشیده، ۲۰ همگی همت بر انتظام مهام آن خسرو عالی مقام نهادند. همدران ایام بدیع الزمان میرزا مخدره جلیله امیر ذوالنون را خواستگاری نموده در سلك ازدواج درآورد، و چند روز بساط سور و سرور مبسوط داشته بعیش

(۱) ه: رسیده ایم. (۲) ه: طلیده

و نشاط گذرانید . باین وصلت مبانی^۱ اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت بآن حضرت غایت استحکام یافت ، و بآن واسطه امیر شیخ علی طغانی که اتالیق میرزا بود درهم^(۱) شد و بالآخرة در بند افتاد . صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون به طواف یکی از مزارات زمین داور (f. 59a) اشتغال داشت ، فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بمیر ذوالنون رسانید . و ملازمان او در ساعت او را پاره پاره کردند ، و آن حرکت را از انگیز امیر شیخ علی طغانی معلوم کردند . و امیر ذوالنون و اولاد(ش) قصد قتل او نمودند . امیر شیخ علی به سراپرده میرزا بدیع الزمان گریخت ، و ارغونیان با دوسه هزار سوار (سرا) پرده عالی را مرکزوار در میان گرفتند ، و کس نزد آنحضرت فرستاده طلب امیر شیخ علی نمودند . ۱۰ بدیع الزمان میرزا فرمود که شما بروید ، شیخ علی را ما میفرستیم . پیغام میرزا را قبول نمودند . اما عهد و پیمان را بایمان غلاظ مؤکد گردانیدند که شیخ علی را نکشند . بعد از پیمان بدیع الزمان میرزا شیخ علی را بامیر ذوالنون تسلیم نمود ، و او بار دیگر^(۲) ازان حضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست ، و امیر شیخ علی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس ۱۵ گردانیده ، آخر الامر اجازه داد که بهرطرف که خواهد رود ، و امیر شیخ علی بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلك امراء عظام انتظام یافت . و همدران ایام که میرزا بدیع الزمان (f. 59b) در زمین داور بسر میرد ، حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا ولد میرزا بدیع الزمان اشتهار یافت .

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا ولد بدیع الزمان میرزا ۲۰
و از پای در آمدن آن نهال بصرصر تقدیر متعال

محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود آفتاب طلعت . در عنفوان آوان جوانی

(۱) ه : موم (۲) از این جا (f. 59b) تا دبایشان آغاز (f. 61b) تلاش کرده ، در ه موجود نیست

نهال زندگانی او به تند باد اجل از پای در افتاد. صورت حال بر سیل
اجمال آنکه چون پدر بزرگوارش از جد امجد یعنی خاقان منصور سلطان
حسین میرزا رنجیده عنان بصوب قندهار معطوف داشت، محمد مؤمن^(۱)
میرزا در استرآباد می بود، و پدر در حین توجه بقندهار پیغام بفرزند
دلبنده نمود که ترا مرافقت من نمودن مناسب است، باید که عنان عزیمت
باینصوب بگماری. شاهزاده به پدر پیغام فرستاد که این امر از شما لایق
نمی بینم که از خاندان سلطنت روی بر تافته پناه بملازمان خود برید.
بدیع الزمان میرزا بر رای فرزند آفرین نمود، و چندی از معتمدان که با وی
بودند نزد او فرستاد و تاکید نمود که چون اعمام در مقام انتقام اند (f. 60a)
۱۰ زنهار به سخن ایشان فریفته نگردی، و اگر جد بزرگوار طلب نماید اطاعت
و انقیاد حکم جهان مطاع نموده خود را بملازمت رسانی؛ اگر بخلاف حکم
کسی بآن حدود آید، در میدان نبرد دستبرد نمائی.

الغرض چون مظفر حسین میرزا بحوالی استرآباد نزول نمود، محمد
مؤمن میرزا خبر یافته می خواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال
۱۵ نماید، و ملك و مال را بوی گذاشته بجانبی توجه فرماید. در آن اثناء
فرمان بدیع الزمان میرزا بوی رسیده مبنی^(۲) بر آنکه بهیچ وجه عنان اختیار
از دست ندهد، و سپاه خود را فراهم آورده قدم در میدان مقاتله^(۳) نهد.
بنا بر آن محمد مؤمن میرزا با لشکری آراسته از استرآباد بیرون آمد، و عنان
یکران بصوب معركة پیکار منعطف گردانید^(۴). مظفر حسین میرزا با سپاه
۲۰ یکران در میدان خرامید و آواز شیون و^(۵) نفیر و کوس و سورن بین طرفین
بلند گشت، و در طرفه العین باران تیر و تفنگ باریدن گرفت. القصة
مبارزان و شجاعان^(۶) با هم در افتاده آتش جدال و قتال بر افروختند، و علامت

(۱) ندارد: شیون و

(۲) ح: مقابله

(۱) ف: یوسف

(۶) ح: شجاعان

(۲) ف: معطوف داشت

(۲) ح: متضمن

روز قیامت ظاهر شدن گرفت . القصة محمد مؤمن میرزا (f. 60b) فوجی را از شجاعان^(۱) بر خاک هلاک انداخت . اما درین اثنا بسبب حرونی^۲ توسن سپهر بد مهر تنگ بارگیر محمد مؤمن از هم بگسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاد [ه] . یکی از لشکریان در وی آویخت . و میرزا مظفر حسین برین ماجرا اطلاع یافته خود را رسانید ، و برادر زاده را در آغوش عطوفت کشیده ، دلداری داده ، آنگاه باستراباد درآمده ، او را به بندی از تفره مقید ساخت . بعد از چند روز مصحوب امیر محمد برندق برلاس که خالوی مظفر حسین میرزا بود بجانب هرات فرستاد ؛ و در^(۲) ماه صفر سنه ثلث و تسعمایه آنجا رسانیده در قلعه حبس نمود ؛ و روی بملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوسی مشرف گشت و کیفیت ۱۰ حال عرض کرد . مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی^(۳) بیگم بقای شاهزاده محمد مؤمن میرزا را مستلزم فنای پسر خود مظفر حسین میرزا تصور فرموده ، همگی همت او متوجه آن شد که آن تازه نهال ریاض دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای درآورد . و خواجه نظام الملک را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بود (f. 61a) با خود متفق گردانیده ، ۱۵ شبی که خاقان منصور از شراب بی شعور بود ، حکم قتل آن شاهزاده حاصل کرده ، یار علی بخشی و عبدالواحد یساول را با دو کس از معتمدان خود جهة آن مهم نامزد فرموده ، باستعجال تمام فرستاد . روز دیگر که خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافت ، مسرعی از عقب فرستاد ، و فرمان همایون ارسال داشت که زنهار بجان قره العین آسیبی نرسانند . ۲۰ اما آن جماعه نابکار بنا بر مبالغه خدیجه بیگی بیگم در غایت سرعت طعی مسافت نموده در محلی که محمد مؤمن میرزا محبوس بود در آمدند . شاهزاده کیفیت حال دانسته برجست و بایشان آغاز تلاش کرد . آن بدبختان بی عاقبت

(۱) شجاعان (۲) افزایش : غره (۳) ندارد : بیگی ؛ ر : نیکی

آنچنان جوانی را که دران خاندان نظیری نداشت بقتل رسانیده همان شب بجانب اردو متوجه شدند. اندکی راه رفته بودند که آنکس که نشان بخشش می آورد بایشان دوچار شد. و چون قضا کار خود کرده بود، غیر تاسف و تحسر فایده روی نمود. علی الصباح امیر ساربان جنید که در شهر ه بود باتفاق اکابر و اهالی به تجهیز و تکفین جسد مطهرش (f. 61b) مشغول شده در مدرسه شریفه هرات مدفون ساختند. و چون خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید، اضطراب و بی تحملی^(۱) آغاز نهاده، عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکرها فرمان داد.

ذکر توجه نمودن سلطان حسین میرزا بجانب قندهار و از اثنای

راه مراجعت نمودن آن شهریار

۱۰

چون به مسامع^(۲) جلال^(۳) آن بادشاه فرخنده فال رسید که بدیع الزمان میرزا باتفاق میر ذوالنون ارغون لشکر زیاده از حد فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد، بناء علی هذا خاقان منصور لوای عزیمت بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آورد. ۱۵ و میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر نهضت آن حضرت اطلاع یافتند، رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس خوردنی آنچه حاضر بود به قلاع در آوردند، و بجمع محصول آن ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند. و امیر ذوالنون قلعه پشنگ را آنچنان استحکام داده بود که اگر فی المثل مور بران برفتی راه نیافتی، ۲۰ و دران قلعه منزل گزید؛ و بدیع الزمان (f. 62a) میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانیده؛ و شاه یگ در حصار قندهار و میرزا محمد مقیم در قلعه زمین داور. و چنان مقرر شد که اگر خاقان

(۳) ح: اجلال

(۲) ه: سمع

(۱) ح: بی تحملی

منصور بجانب پشنگ رود، بدیع الزمان میرزا باهنگ جنگ از^(۱) عقب معسکر درآید؛ و اگر نخست بدفع بدیع الزمان پردازد، میر ذوالنون از عقب لشکر در آید. القصة چون خاقان منصور بولایت فراه عبور فرموده بزمین داور درآمد، بواسطه عدم وجدان قوت قحط در اردوی اعلی دست داد، و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه ه متفرق و پریشان گشته نزدیک امیر ذوالنون روند. دران اثنا مسموع حضرت بادشاه شد که در قلعه بیست که ضبط آن در عهده عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند، و تسخیر آن بسهولت میسر میشود. بنا بران سایه علم نصرت بظاهر آن حصار افکندند. خوفی بر ضمیر عبدالرحمن ارغون استیلا یافته، قبل از آنکه کس دست بآلات رزم برد، ۱۰ پیای اطاعت بملازمت سلطان حسین میرزا شتافته قلعه را تسلیم نمود. و فی الواقع اگر عبدالرحمن بیگ دو سه روز (f. 62b) قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری می پرداخت، کار لشکر خاقان منصور بغایت تنگ شدی، چه باوجود فتح آن قلعه بعسرت در اردو هم چنان باقی بود، و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب ۱۵ دارالسلطنت هرات باز گشت.

ذکر توجه نمودن بدیع الزمان میرزا باتفاق شاه بیگ ارغون بجانب اردوی همایون سلطان حسین میرزا در النگ نشین

کیفیت احوال آنکه سلطان حسین میرزا در اوائل بهار چندگاه بعیش و عشرت پرداخت، و لشکریان متفرق گشته بمنازل خود رفتند، و معدودی ۲۰ از امرا در لشکر سلطان حسین ماندند، و این خبر به بدیع الزمان میرزا و شاه بیگ ارغون ولد میر ذوالنون که در گرمسیر اقامت داشتند رسید.

(۳) ف : ددره بجای . از .

فرصت غنیمت شمرده بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار بجانب اردوی خاقان ایلغار نموده بیخبر خود را بمعسکر نصرت اثر رسانند. و باین عزیمت بر بادپایان نشسته ساعتی از سیر نیاسودند، و در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند. و فریدون حسین میرزا خبردار گشته، ۵ قلعه را مضبوط (f. 63a) ساخته، مسرعی چند متعاقب یکدیگر بدرگاه معلی روانه ساخت، و کیفیت حادثه به پدر بزرگوار عرضه داشت نمود. این خبر به انگ نشین رسید. بنا بر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر^(۱) اندیشه و اضطراب افتادند. چندی از مقربان خود را در ساعت روانه دارالسلطنت هرات فرموده حکم کرد که قلعه^(۲) را مستحکم و مضبوط ۱۰ ساخته امیر علیشیر باهتام قلعه پردازد، و سپاه را در ساعتی که فرمان رسد روانه اردو نماید. و سلطان حسین میرزا فی الحال خندق فرمود، و قراول پیش فرستاد. جمعی که پیش بودند ملاحظه لشکر کرده خبر آوردند که هیچ جای توقف ننموده مانند باد و باران میرسند. و فی الواقع اگر بدیع الزمان میرزا و شاه یگ بهمان طریق رانده آن شب بمعسکر میرسیدند، کار از ۱۵ پیش برده اردو را برهم میزدند، و مهم را حسب مدعای خود بفیصل میرسائیدند. اما از آنجا که اقبال و دولت سلطان میرزا قوی بود، تأیید نیافته شب در حوالی اسفراین بخواب ببردند^(۳). علی الصباح که جنود ظفر اثر مانند نجوم هجوم کرده جوق جوق باردوی (f. 63b) معلی ملحق میگشتند. بدیع الزمان میرزا و شاه یگ بهمان مظنه قلت لشکر که داشتند باردو رسیدند. ۲۰ و بمجرد رسیدن^(۴) از طرفین آواز کوس و نغیر و سورن بلند شد، و بدیع الزمان میرزا و شاه یگ با سپاهیان یکدل آتش محاربه افروخته کارزار غریب نمودند. آخر الامر بادشاه به تخت روان سوار شده به میدان^(۵) در

(۱) ه : تخیرو (۲) ح : ی رفت : ه : رفت (۳) ه : زیاد دارد : عباره

(۴) ح : زیاد دارد : هرات (۵) ه : ندارد : و بمجرد رسیدن

آمدند . بمجرد طلوع آن آفتاب مانند ستارها در گریز شده هر یکی بجانبی^(۱) روی نهادند . و بدیع الزمان میرزا بجانب غور و شاه بیگ بطرف زمین داور عزیمت نمود ، و خاقان منصور مظفر و مسرور گشته روی بدارالسلطنت هرات نهاد ، و بلوازم حمد و شکر گذاری بادشاه عطا بخش پرداخت . و این واقعه در شعبان سنه ثلاث و تسعمایه بوده .

ذکر مصالحه بادشاه و الاجاه سلطان حسین میرزا

با بدیع الزمان میرزا

در آنولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شاه بیگ از حدود قندهار بجانب النک نشین ایلغار نمود ، امیر ذوالنون در ولایت غور بود . بنا بران بدیع الزمان میرزا از اردوی معلی کاری نساخته عنان عزیمت ۱۰ بصوب (f. 64a) معسکر امیر ذوالنون تافت . و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحت ذات نجسته صفات او لوازم حمد و ثنا بتقدیم رسانید ، و جهة تدارك آن اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور مسرعان باطراف و جوانب روان گردانید ، و بانك زمانی لشکر بسیار از الوس ارغون و قبایل هزاره و تکدری و قبچاق و غیرهم در ظل رایت میرزا ۱۵ بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند^(۲) و مستعد رزم و پیکار شدند . چون این خسبر بعرض خاقان فریدون قر رسید بخيال آنکه کزت دیگر میرزا را گوشمالی دهد ، از النک نشین عازم هرات گردید . و همدران ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و مولانا محمود سرخ از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداختند . ۲۰ و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جوئی شاهزاده پیشنهاد همت ساخت .

(۱) ح ف : بجائی (۲) ف : شدند . بجای «گشتند»

تفصیل این اجمال آنکه قبل ازین وقوع بروزی چند خاقان سعادت‌مند جناب شیخ الاسلام سیف‌الملة والدين احمد التفتازانی و شیخ جلال‌الدین ابوسعید پورانی و سید (f. 64b) غیاث‌الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود، تا بدیع‌الزمان میرزا را نصیحة نموده از بادیة مخالفت بجاده موافقت آورند. ۵ و ایشان چون بمحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع‌الزمان میرزا بر سبیل ایلغار لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است. اما شیخ جلال‌الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث‌الدین محمد با میرزا و با میر ذوالنون پیوستند، و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه بادشاهزاده گفت و شنید نمود. جواب دادند که اگر حضرت خاقان در مقام عطوفت و مهربانی آمده از بمالك ۱۰ محروسه آنمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد، ما نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسلوك داشته غاشیة عبودیت و خدمتگذاری بر دوش خواهیم گرفت و إلا فلا. و شیخ و سید اجازت یافته یارگاه حشمت آئین رسیده سخنان میرزا بدیع‌الزمان را بعرض رسانیدند. و جهة تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب ۱۵ امیر شیخ علی طغانی که درانوقت در ملازمت سده سدره مرتبت بود، بجانب اردوی بدیع‌الزمان توجه نموده (f. 65a) جناب هدایت پناهی بخدمت امارت دستگاهی باز آمده عرض داشتند که میرزا بدیع‌الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت سیستان و نواحی بدستور سابق تعلق بوی گیرد، تا بار دیگر پیرامون مخالفت نگردد. و آن حضرت این متمس را بسمع قبول ۲۰ شنود، و از النک نشین کوچ کرده بجانب هرات نهضت فرمود. چون خبر جزم شد که بادشاه بار دیگر بجنک بدیع‌الزمان و امیر ذوالنون توجه نموده، امیر علیشیر از دارالسلطنت هرات باردوی معلی رسیده بشرف ملازمت خاقان مشرف شد، و آنحضرت را بر استرضای بدیع‌الزمان میرزا ترغیب فرموده

کله، الصلح خیر، مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده. فرمان ایالت سیستان و فراه بنام بدیع الزمان شرف نفاذ یافت، و منشور موفور السرور را امیر شیخ علی طغانی بمیرزا رسانید. و میرزا بدیع الزمان از غور به سیستان توجه نمود. و این واقعه در اواخر صفر سنه اربع و تسعمایه بود.

۵ ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم دار السلطنت هرات

دران اوقات که خاقان منصور بصوب استراباد عنان یکران را انعطاف داد، بدیع الزمان میرزا از (f. 65b) سیستان و امیر ذوالنون ارغون از زمین داور به ییلاق^(۱) غور آمدند، و خیال تسخیر ولایت خراسان کرده سپاه هزاره و تکدری و قبچاق را مجتمع گردانیدند. و بعد از مشوره با جنود نامعدود بولایت هرات بشتافتند، و از مراعی و مواشی امرا ۱۰ و ارکان و دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کردند، و از انجا متوجه دارالسلطنت هرات گشتند. و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علشیر و سایر امرا که دران بلده فاخره حاضر بودند در بحر اضطراب افتادند، و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را بقلعه در آورده بر تحصن قرار دادند. و چون بدیع الزمان میرزا بقصبه ادسیه^(۲) رسید، ۱۵ امیر ذوالنون ارغون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید؛ و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند چون امیر ذوالنون را با لشکر بسیار دیدند، ملاحظه تمام نموده پیشکش و ساوری بقدر حال کشیدند، و گفتند: مناسب نمی بینیم که شما این چنین پیش روید، چرا که محمد معصوم میرزا از جانب ججکتو و محمد ولی یگ از اندخود و سید عبد الله میرزا ۲۰ داماد و عبدالباقی (f. 66a) میرزا و امیر بابا علی^(۳) و پسران خواجه افضل با چند هزار سوار مکمل مجتمع گشته در رکاب شاهزاده محمد معصوم میرزا

(۱) م: سیلاف؛ س: سیلان (۲) ح: اویه؛ ف: ادیه؛ م: ر: ادیه (۳) م: بابا میر علی